

نسخه‌ای از منشآت جامی عارف و شاعر قرن نهم در کتابخانه ملی وین موجود است که بسال ۱۵۰۱ هجری استنساخ شده و عکس آن در دسترس ما میباشد که اینک با انتشار آن میپردازیم و اصلاحات قیاسی کلماتی که در متن مخدوش بنظر میرسد زیلا داده میشود .
ادیب طوسی

منشآت جامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعدا ز انشاء صحایف ثنا و محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای وظایف درود و تحیت علی بن اوتی الحکمت و فصل الخطاب، نموده می آید که هر چند این کمیته بر اسرار صنعت انشاء اطلاع نیافته و بر آثار منشآت فضیلت انتما بقدم اتباع نشناخته اما چون بضرورت وقت و اقتضای حال رقعهای چند در مخاطبۀ ارباب جاه و جلال و مجاور^۱ اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی از جمله^۲ مخادیم تمام عیار می نمود، در این اوراق جمع کرده شد و ترتیب داده اند^۳ شاید بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و خطور بر ضمیر صاحب دلی سرمایه جمعیت و حضور گردد و فقنا لله بصدق النية فی جمیع الامور وهو سبحانه علیم بما فی الصدور .

رقعهای^۴ بدویشان^۵ مخدومی : ارشاد مانی^۶ خواجه عبیدالله مدالله ظلال ارشاده نوشته شده .

۱- «ظ» : مجاوبه .

۲- «ظ» : اجله .

۳- «ظ» : آمد .

۴- از رقعهای که .

۵- «ظ» : «بدوستان» یا «بدوشان» .

۶- «ظ» : «ارشاد بانی» .

بیت :

هر چند راه ذره بی راه و روی نیست کو خویش را وجود نهد پیش آفتاب
تادزهوای او نکند عرض حال خویش از فیض عام او نبرد روشنی و تاب
وظایف نیاز شکستگی و صحایف شوق و دل بستگی بزمین بوسی خادمان آن درگاه
و ملازمان آن آستان که پناه صادقان و منزل نگاه راستان است بموقف عرض رسانیده
می شود و التماس خاطر فیاض که واسطه دولت دینی و دنیوی و رابطه سعادت صوری و
معنوی است می رود چه ظاهرست که این نیازمند مخلص را بجز ظل عاقتت کریمانه
معتکفان آن آستانه پناهی نیست و بجز سایه مرحمت یافتگان آن دولت خانه آرام
گاهی نه نیست^۱.

شعر :

ای خالك دزت كعبه ارباب ادرات گر روی بسوی تو نیارم بکه آرام^۲؟
اطناب موجب^۳ ندامت است و ابرام مثمر غرامت سلام الله و تحیاته و رحمته
علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً .

رقعه اخری

سَقِيًا لِأَيَّامٍ مَضَّتْ مَعَ جِيْزَتِ^۴ كَانَتْ نِيًّا لِنِيَابِهِمْ أَفْرَاحًا
أَهَّأ عَلَيَّ ذَاكَ الزَّمَانَ وَطَيْبَهُ أَيَّامٍ كُنْتُ مِنَ اللُّغُوبِ مَرَّاحًا^۵

بیت :

یاد آن روزی که در میخانه منزل داشتم جام می بردست جانان در مقابل داشتم

۱- ظاهراً کلمه «نیست» در اینجا زائد است .

۲- «ظ» : آرام ؟

۳- «ظ» : موجب .

۴- الجیزه الشربة الواحده من الماء، المنجد .

۵- اللغوب التعب - والمراح من اشتد نشاطه وفرحه و بطر واختال. المنجد .

قصه کوتاه از شه‌مول فیض پرمی فروش بود حاصل هر تمثالی که در دل داشتم نیاز و عجز و انکسار بموقف عرض رسانیده می شود ملتمس آنکه دورماندگان درمانده را بالکلیه فراموش نگردانند و گاه گاهی در اوقات در مجلس شریف خاطری بگذرانند .

بیت :

ای بزم وصل حاضر غایبان را دست گیر
زانکه دست حاضران از غایبان کوتاه نیست
زیادت ابرام شرط ادب نیست سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم اولاً و آخراً .

رقعه آخری

سَلَامٌ عَلٰی عَاكِفِيْ مَنْزِلٍ بِه حَلٍّ مِنْ فَاقِ كُلِّ الْاِنَامِ
سَلَامٌ عَلٰی طَائِفِيْ كَعْبَتٍ بِتَطَوُّا فِيْهَا كَمِ حُجِّ الْكِرَامِ

تکلف در ابلاغ سلام و تصلف در اظهار شوق و غرام شیوه اهل ناموس و شیمه ارباب نام است لاجرم خاطر فاتر در اقدام بدین مرام رخصت نداد. مصرع : دیوانه چه داند روش عقل و سداد ، توقع آنکه گاه گاهی در زمین بوسی عتبه علیه علی قطنها تحف التحیه حق نسیان مندی گزارند و درماندگان دورمانده را از گوشه خاطر فرو نگذارند.

بیت :

ای مرغ نساخسار^۱ عنایت که دم بدم از گلشن و فارسدت نکبت وصال
خوش می پری بلند فراموشیت مباد از حال ما که بسته پریم و شکسته حال
مرادات حاصل و سعادات متواصل باد و السلام و الاکرام .

رقعه آخری

أَبْقَاكُمْ اللهُ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَلَا اِنْسَاكُمْ اِخْلَاصَ الْمُحِبِّينَ الْمُشْتَاقِينَ چُون قَلَمِ بَرْدِ دَاشْتَمِ

۱- «ظ» : پیر . ۲- القطن جمع القطن: موضع الاقامه. المنجد

۳- «ظ» : شاخسار .

و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقوله مکاتباتی که یاران بیاران نویسند و دوستداران بدوستداران فرستند، بنویسم حکایتی جز شکایتی فراموش^۱ خدمتش در دل نگشت و قصه‌ای جز غصه^۲ بی‌النفاتی وی بر خاطر نگذشت نه هرگز بنامه‌ای فراموشان گمنام را نام می‌برد و نه بر شحه^۳ خامه‌ای خام‌طمعان بی‌سرانجام را پیغام می‌فرستد نمیدانم موجب آن تجاهل از مقتضیات طریقه^۴ محبت و ودادست یا تحاشی از اضاعت بضاعت کاغذ و مداد .

رباعی :

کی داشتم آن گمان که یادم نکنی کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
یا آنکه^۱ بیادت گذرانم همه عمر عمری گذرانی تو که یادم نکنی
مضی ماضی، التماس آنکه بر خلاف گذشته پیوسته بنوشته‌ای این کمینه را مشرف
دارند و از احوال ملازمان عتبه^۲ حضرت مخدومی ارشاد بانی ولایت ملاذی ادام الله ظل
ارشاده علی مفارق المحبین و المریدین لنجه^۳ در وقت کنخدا^۴ اعلام فرماید باشد که خاطر
شکسته را بآن تسلّی آید .

رباعی :

نی دولت آنکه دیده رویش نگرد نی قوت پا که ره بکویش سپرد
ای کاش رساند سخنی قاصد ازو تا یکدو نفس بگفت و گویش گذرد

رقعه اخیری

سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات طیبات منبعث از
کمال اخلاص و غایت اختصاص مطالعه نموده و شوق و غرام بتقبیل انامل شریفه که

۱- «ظ» : جز شکایت فراموشی .

۲- «ظه» : یا آنکه .

۳- کذا .

۴- ظاهراً در اینجا يك الف افتاده و عبارت چنین است: در وقت کنخدا اعلام...- کنخدا
و کدخدا در اصطلاح منجمان «هیلاج» است که دلیل روح و حاکی از سعادت است .

اشرف مطالب است تصوّر فرموده نیازمندی این کمینه را بسایر عزیزان بتخصیص فلان و فلان برسانند و چون این فقیر حقیر تر از آنست که نامش در آن حضرت برده آید یا ازسلك ملازمان شمرده شود .

بیت :

نگویمت که سلام بآن جناب رسان نیاز ذرّه مسکین بآفتاب رسان
دلا دور دو' دو چشم رمد رسیده من بخاک مقدم آن شاه کامیاب رسان
دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد بالنبی والا ولاد .

رُقعهُ اُخری

عَجِبْتُ لِمَنْ يَهْوَاكَ كَيْفَ اصْطَبَارَهُ وَ مَن شَاقَهُ ذِكْرَاكَ كَيْفَ قَرَارَهُ
هر دیده که روزی بجمالت نگریست چون از تو جدا ماند چرا چون^۲ نگریست
هر چند که بی تو زیستم حیرانم زانکس که رخ تو دید دور از تو بزیست
از آن وقت باز که این بی دست و پای را دولت «پای را بوس»^۳ شریف دست داده
و بعده بدست برد فراق از پای در افتاده همگی همت متوجه آنست که بهر وجهی که
توان سحبا علی الوجه لامشياً علی القدم روی افتخار بخاک آن آستان ساید و سر افتخار
بر آسمان. اما آن نه کیمیایی است که دروجه هر روی اندودی نشیند و نه توتیایی که
چشم هر خواب آلودی بیند .

بیت :

آن خاک در که سرمه اهل بصیر تست حاشا که کحل دیده هر بی بصر شود
ومع هذارجا بشمول بکرم بی منتها من یمتدی بالنعم قبل استحقاقها آنست که
شاهد این آمینت^۴ عن قریب قناع عزّت و امتناع بگشاید و از ورای تنق علی احسن-
الوجوه جمال نماید .

۱- «ظ» : درود .

۲- «ظ» : خون .

۳- «ظ» : پای بوس .

۴- «ظ» : آمینت .

رباعی :

گر شاخ صبوری ببر آید چه عجب؟ ور محنت دوری بس^۱ آید چه عجب؟
 «چون دل»^۲ خلاصه وجود دست انجاست تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب؟

بالعربیة

اخذتم فوادی و هو بعضی فما الندی یضرکم لو کان عندکم العلی
 اطناب از حد میگذرد ظل علی^۳ بر مفارق ادا نی^۴ و اعلی ابدالاً باد ممدود باد .

رقعة آخری

باسمه سبحانه، اظهار شوق غرام بتقبیل تُراب اقدام خدام سده سدره مقام قدوه
 انام و ملجاء خواص عوام^۵ مدالله ظلال جلاله الی یوم القیام نه حدّ این فقیر مستهام است
 لاجرم طی^۶ آن مقال کرده و روی در قبلة تضرّع و ابتهال آورده می گویم :

بیت :

نامه شوقم در آن حضرت مخوان نامم مبر زانکه می ترسم بر آن شمع شریف آید گران
 چون شوی سیراب فیض موج آن بحر حیات تشنگان تیه حرمانرا بخاطر بگذران

رقعة آخری

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دل بستگی بزمین بوسی مجلس
 شریف و موقف منیف خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه، عرضه داشت آنکه
 جناب مخدومی ترك مجاوره کعبه جان و دل کرده اند و روی مسافرت بکعبه آب و گل
 آورده اند و چون قدر نعمت قربت را بعد از زوال دانسته اند و قیمت دولت صحبت را
 بعد از ارتحال شناخته مضمون این رباعی را که :

۱- «ظ» : بس .

۲- «ظ» : چون دل که .

۳- «ظ» : اعلی . ۴- «ظ» : ادنی .

۵- «ظ» : و عوام . ۶- «ظ» : سمع .

عمری بشکیب می ستودم خود را در شیوه صبر می نمودم خود را
 چون صبر آمد کدام صبر و چه شکیب المنته لله آزمودم خود را
 ورد زبان ساخته، میل مراجعت نمودند و بصورت انحراف از سلک سایر عزیزان
 عزیمت معاودت فرمود، شك نیست که گرد تشویر را بآستان کرم از چهره حال ایشان
 خواهند افشاند و رنگ این خجالت را بصیقل عنایت از آینه ضمیر ایشان خواهند زدود
 این گستاخی بنا برین فرموده ایشان واقع شد والا .

بیت :

چه یارا سها را که رخشنده مه را سپارش به خورشید انور نویسد
 همین رفعت قدر او بس که خود را در ان حضرت از ذره کمتر نویسد
 حق سبحانه و تعالی نزدیکان را از بی بهرگی دوران محفوظ دارد و دور آنرا
 از بهر همدی نزدیکان محفوظ والسلام والا کرام .

رقعه آخری

نیاز مسکینی و عجز شکستگی بموقف عرض رسانیده می شود شوق و غرام بپا بوس
 مخادیم کدام^۱ زیادت از آنست که بتقریر زبان و تحریر بنان بیان توان، مجمل احوال
 اینجایی^۲ آنکه کشتی خراسان در گردابست و اصحاب کشتی «غایت اضطراب»^۳.

بیت :

گر شرطه همت عزیزان بوزد ممکن که بساحل نجاتی برسند
 سایه مکارم و معانی بر مفارق اکرام و اعالی ممدود باد .

رقعه آخری

بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض خادمان آن آستانه و ملازمان
 آن دولتخانه آنکه خدمت مولوی کرام نموده بودند و تشریفه^۴ قدوم ارزانی

۱- «ظ» : کرام . ۲- کدا .

۳- «ظ» : در غایت اضطراب . ۴- «ظ» : و تشریف .

فرمود^۱ و بالاخره چنان معلوم شد که سفر ایشان با اجازه نبوده و از آن حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان و پراکنده‌اند و حالا عزیمت مراجعت جزم کرده و روی جهت توجّه بآن جهت آورده و ازین مهجور مستهام بمبالغه تمام توقع اعتذاری و تمنی استغفاری میدارد .

مثنوی :

کرده درگردن بصد خجلت زدی^۲ عذر می‌خواهد زجرم آن ولی
پیش فضل عام آن شاه کرام عذربا^۳ باشد فضولی و السلام

رقعه آخری

آورده صبا نامه مشکین رقمت شد روضه جان تازه زرشح قلمت
من مرد جواب آن نیم لیک مرا انداخت ازین^۴ ورطه کمال کرمت
بعد از عرض نیاز عرضه داشت آنکه داعی را داعیه آن بود که عنقریب در
مسلك زمین بوسان آستان ولایت آشیان لازالت قبلت^۵ لتوجهات ارباب‌الطلب و العرفان
انتظام یابد اما بواسطه برودت هوا و شدت سرما درتوقف افتاد امیدواری بعنایت حضرت
باری عزّشانه آنست که در اوایل بهار این سبزه امید دمیدن گیرد و این شکوفه مراد
شکفتن پذیرد. زیادت ابرام شرط ادب نیست، مرادات دو جهانی و مرادات^۶ جاودانی
متواصل باد و السلام و الاکرام .

رقعه‌هایی که بملازمان حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی نوشته شده :
باسمه سبجانه، حق سبجانه و تعالی ظل^۷ رفت و سایه عاطفت حضرت سلطنت شعاری
خلافت پناهی را برمفارق عالمیان ممدود دارد و ارکان دولت را در مستقر عزّت توفیق

۱ - «ظ» : فرموده .

۲ - معنی این مصراع نامفهوم است و اصلاح آن ممکن نشد .

۳ - «ظ» : ما . ۴ - «ظ» : در این ورطه .

۵ - «ظ» : قبله . ۶ - بنظر می‌آید که این یکی «مرادات» باشد ؟

رعیت پروری و مرحمت گستری رفیق گرداناد. بعده چون ملطّفه شریفه مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عموم بر ایا و منظوی بر تدارك و تلافی ماكان و قمع و قلع بی باكان بسمع جمع فقیران و شکستگان رسید، همه یکدل و یک زبان دست تضرّع و ابتهال برداشته بر دعا و دوام دولت اشتغال نمودند و می نمایند، رجا و ائق است و امید صادق که بیمن این نیست و برکت این عزیمت روز بروز فتحهای تازه و نصرتهای بی اندازه بظهور پیوند^۱ و مرادات دنیوی و سعادات اخروی بحصول انجامد .

مثنوی :

حق زشاهان بغیر عدل نخواست آسمان و زمین بعدل پیاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون کش بود راستی و عدل ستون
گر نباشد ستون خیمه بجای چون بود خیمه بی ستون برپای؟
یارب این خیمه سعادت مند زین ستون تا بحشر بلند^۲
زیادت ابرام شرط ادب نیست، توفیق رفیق و سعادت زیادت :

رُبعه اخری

باسمه سبحانه ،

ثنای شاه جهان ذکر شب نشینان باد دعاء دولت آورد^۳ صبح خیزان باد
بهر طرف که کشد تیغ يك سواره چومهر سپاه خصم جوانجم زهم گریزان باد
چون نوازش نامه ای که از فتح آن نسیم ظفر می وزید و از نشر آن شمیم نصرت
می دمید، افتادگان کوی نیاز را از خاک مذلت برداشت و کلاه گوشه قدر و منزلت شان
باوج عزیمت^۴ و کرامت افراشت روی تضرّع و ابتهال بسجدهات شکر گزازی نهادند و
زبان «حال مقال»^۵ بوظایف منت و سپاس داری گشادند که :

۱- «ظ» : پیوند . ۲- «ظ» : دار بلند .

۳- «ظ» : او ورد . ۴- «ظ» : عزت .

۵- «ظ» : حال و مقال .

بیت :

شکر خدا که شام امید زمانه را صبح طرب ز مطلع عزّ و شرف دمید
هر ناوک دعا که گشادند اهل راز از بازوی نیاز همه بر هدف رسید
رجا بنفحات لطف الهی و رشحات فضل نامتناهی آنست که هر روز از شاخسار
فتح غنچه مراد دیگر چهره گشاید و از جو بیار ظفر نهال مقصود دیگر سرسبزی نماید.

بیت :

هر طرف همت اورای سفر خواهد کرد نصرت و فتح رفیق سفرش خواهد بود
ظلّ رافت و سایه عاطفت ابدًا لا بآد ممدود باد.

رقعه آخری

باسمه سبحانه ،

نامه کز جانان زسد منشور اقبال منست مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست
ذره سان حالم هواداریست آن خورشید را يك يك ذرات عالم شاهد حال منست
چون عنایت نامه همایون منبی ازدیاد دولت روز افزون، خاک نشینان عجز و نیاز
را سرافراز گرد ایندو کلاه گوشه قدر و منزلت شان باوج عزّت و ذرّوه کرامت رسانید
همه یکدل و یک زبان، مصرع: روز نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان، بو ظایف دعا گوئی
و مراسم دولت خواهی قیام نمودند و رجا بلطایف کرم الهی واثق است و امید بشرایف
نعم نامتناهی صادق که عن قریب فتحهای تازه و نصرت های بی اندازه دست داده عنان
عزیمت بمستقرّ دولت معطوف گردد .

بیت :

امیدوار چنانم که منعطف گردم عنان عزم بزودی بمستقرّ جلال
رسد شکار کنان شاهباز دولت شاه تذرو نصرت و تبهوی فتح در چنگال
والسلام والا کرام .

رُقعۀ اخیری

باسمه سبحانه ،

باز صبح طرب از مطلع امید دمید نفخات ظفر از گلشن اقبال وزید
 نامه بسته سر آمد زمراد دل من حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید
 فتح نا کرده چون نافه سر آن نامه هنوز بمشام دل و جان رایحه فتح رسید
 هر کرا بود پراز گوهر اخلاص درون چون صدف شده تن گوش چو آن مژده شنید
 چون ملطفۀ شریفه مبنی^۱ از فتح جدید، نصرت قریب بخاک نشینان شاه راه انتظار
 رسید، مژده آن فتح را سرمایه هر فتح شناخته و مرهم خاطر مجروح شناخته^۲ زبان حال
 و لسان مقال بشکر (لله الحمد که)^۳ گذاری میهن متعال گشادند که :

بیت :

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست آمد آخر زپس پرده تقدیر پذیر^۴
 خار هر کید که بدخواه براه نو نهاد خنجری گشت که جز در جگرا و نخلید
 حاصل دعای مخلصان دولت خواه و خلاصۀ مدعای دعاگویان، بی اشتباه آنست
 که هر روز فتحی نو با کسر مخالفان ضم^۵، روی نماید و نصرت تازه ای با فترت معاندان
 منضم، چهره گشاید .

بیت :

دم بدم جامی از اخلاص کند همره باد
 سوی تو فاتحه فایح ابواب مزید
 ظل رفت و سایه عاطفت ابد الابد ممدود باد .

۱ - «ظ» : مبنیء .

۲ - «ظ» : ساخته .

۳ - «ظ» : ظاهراً جمله «لله الحمد که» در اینجا زائد است و نتیجه سهو کاتب .

۴ - «ظ» : «پدید» درست است .

رقعه آخری

چند بوسم دست پسا پیک دیار یارا فرخ آن ساعت که یابم دولت دیدار را
 یارا گر طعن فرامش کاریم زد دور نیست ز آنکه بایادش فرامش کرده ایم اغیارا
 خواندمی طومار غم بی او ولی جور شد مرا نامه اش تعویذ جان طی کردم آن طومار را
 اضعاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه که از فحوای نامه عنایت آمیز و مضمون
 صحیفه محبت انگیز بجاذبه شوق و ذایقه ذوق کشیده و چشیده نیاز و افتقار و عجز انکسار
 بموقف عرض رسانیده می شود، شوق آرزومندی بدولت دست بوس خداوندی زیاده از
 آنست که بتقریر زبان و تحریر بیان توان .

بیت :

دیده ام آزار از آن رخ دور ، می خواهد دلم
 تا ددم بیرون بشرح دوری آن آزار را
 لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم
 درج در گفتار کم درد دل بسیار را ؟
 ایزد تعالی بمحض فضل و امتنان آنحضرت را حسب الامکان^۳ از مکراه مصون
 واز مکاید مأمون درمقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد .

بیت :

بنده جامی و دعای او که برناید زدست خدمتی زین به دعا گویان خدمتگار را
 چون مرادی^۴ نامرادان آمد او همواره باد بر مراد او مدار گنبد دوار را
 والسلام والتحیة والاکرام .

رقعه آخری

باسمه سبحانه ،

-
- ۱- «ظ» : دست و پا .
 ۲- «ظ» : چون شد .
 ۳- «ظ» : حسب الامکان .
 ۴- «ظ» : مراد .

ای باد داستانی از آن دلستان بیار جانرا نوید خوش دلی جاودان بیار
 عنان شوق آرزومندی بر کاب بوسی حضرت خداوندی که همواره سپاه فتح
 و فیروزی در رکاب جاه و جلال او باد و عنان سعادت و بهروزی در کف دریانوال او، نه
 چنان اذ دست رفته که بیازوی طاقت و توانائی و نیروی مصابرت و شکیبایی امساک آن
 تواند کرد. لاجرم گستاخی نموده تسلبه^۱ خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق را
 حرفی چند منبی از جزوی از آن و سطری چند مشعر بطری^۲ از آن، نگاشته نامه
 نیاز و اخلاص و رقم زده قلم افتقار و اختصار می گردد.

بیت:

چولب بسته ای نیست هم چون دوات که چون خواهه با او گشایم زبان
 کنم نامه را محرم راز خویش نهم راز دل بساوی اندر میان
 هر روز دریوزه درویشان دل ریش و همیشه اندیشه دولت خواهان نیک اندیش از
 درگاه و اهب علی الاطلاق و مبتدی بالنعم قبل الاستحقاق آنست که لایزال دولتیان مخیم
 عزّ و اقبال آن حضرت را از طوارق حدثان مصون و از بوارق ملوان مأمون در سایه
 رایت نصرت شعار سرافراز دارد و از صدای کوس ظفر آثار گوش پر آواز، بمنته وجوده
 والسلام .

رُقیَّةٔ اُخری

باسمه سبحانه ،

صبا از مرو می آید فدایش^۳ باد جان من که می گوید حدیث مروی از جان و جهان من
 ز جانان نامه ای بل کز مسیحا نسخه ای دارد پی درد دل بیمار و جان ناتوان من
 نامه ای از عنوان آن نفحات صبح سعادت فایح و صحیفه ای از مضمون آن لمعات
 آفتاب عنایت لایح منبی از انتظام سلك جمعیت زمین بوسان ساحت مجلس همایون

۲- «ظ» : بشری .

۱- «ظ» : تسلية .

۳- «ظ» : فدایش .

و مشعر باز دیاد روز افزون، مشام امیدمحرمان کلبه فراق را معطر ساخت و دیده انتظار
محبوسان زاویه اشتیاق را متور گردانید .

بیت :

منت ایزد را که از نزهتگه لطف و جمال خاطر غم دیده را سرمایه شادی رسید
از سراپستان شاه کشور جاه و جلال تحفه زندانی منشور آزادی رسید
اضعاف مضاعفه آن معاطفه و ملاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد عجز و
شکستگی و دل بستگی بموقف عرض رسانیده میشود و تخفیف تصدیع را برین دو بیت
اقتصار کرده می آید .

بیت :

امیدوار چنانم که فیض فضل ازل همیشه کام ده شاه کامران باشد
بقدر دولت او خلعتی بیار اید که عطف دامن او ملک جاودان باشد
والسلام والاکرام .

رقعه اخری

باسمه سبحانه ،

قاصد زمرو قصه آن دلستان رساند مروی حدیث از لب آن شاه جان رساند
دل را امید خرمی پایدار داد جانرا نوید بی غمی جاودان رساند
عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمان حضرت خلافت پناهی که
مظهر اوصاف الهی و مصدر الطاف نامتناهی اند نسبت بامخلصان دعا گوی و دعا گویان
یکدل و یکروی بظهور می پیوندند، هر آینه را بطه دولت و واسطه ازدیاد جاه و حشمت
خواهد بود .

مثنوی:

چو شاهان خاطر درویش جویند مزید قدر و جاه خویش جویند

فروغ تاج شاه معدلت کیش بود از گوهر اخلاص درویش
 ز درویشان چو حرفی میگزاردم نه پنداری که قصد خویش دارم
 من و لاف چنین هیئات هیئات قوی شرمنده ام زین نفی و اثبات
 بس است این جاهم از درگاه ایشان که باشم خاک بوس راه ایشان
 حق سبحانه و تعالی اولیاء آنحضرت را روز بروز فتحها و نصرتهای گوناگون
 روزی کناد و ساعه فساعه بردولتها و سعتهای روزافزون فیروزی دهد **بمحمد و آله الکرام**
علیهم الصلوات والسلام .

رقعه آخری

باسمه سبحانه ،

چنین که یار مرا روی خوب^۱ خوی نکوست

عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست

ز چشم و غمزه و ابرو چه حاجتش بسپاه

چو کشور دل^۲ اقلیم جان مسلم اوست

نامه مخبر مصالحه^۳ متضمن مصالح جمهور انام و صحیفه مشعر به موافقتی موافق

کافه خواص و عوام، از ساخت مخیم جاه و جلال و معسکر دولت و اقبال. حضرت خلافت

پناهی سلیمان دست گاهی اعز الله تعالی انصاره و ضاعف ملکه و اقتداره بخاک نشینان آستان

نیاز افتقار^۴ که آناء لیل و اطراف آنها بدعا گوئی دوام دولت و خیر خواهی ارکان ملک

و ملت می گذرانند، رسید و کلاه گوشه قدر منزلتشان باوج (باوج)^۵ عزت و کرامت

رسانیده همه یکدول و یکزبان بوظایف شکر گذاری قیام نموده و قواعد^۶ منت سپاس داری

فرموده می گویند .

۱- «ظ» : خوب و . ۲- «ظ» : دل و .

۳- «ظ» : بمصالحه ای . ۴- «ظ» : و افتقار .

۵- ظاهراً «باوج» دوم زیادی است . ۶- «ظ» : و بقواعد .

بیت :

خسروا قاعدۀ عدل فزون کن که ز عدل
 عرصۀ ملک تو هر روز فزون خواهد شد
 لایزال دولت موافقان در معرض ازدیاد باد و گردن مخالفان در ربقۀ خضوع
 و انقیاد .

رقعۀ آخری

باسمه سبحانه، ملطفه پر ملاطفه منبی از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح
 دین و دولت بدعا گویان مخلص و دولت خواهان متخصص رسید زبان به ثنا و دست بدعا
 گشاده گوهر شکر گذاری سفیند و باسان خیر خواهی گفت :

مثنوی:

شکر خدا را که بعون ازل	شد بصفا جنک و خصومت بدل
منبی اقبال در کهنه دی ^۱	غلغله انداخت که الصلح خیر
آنکه زدی دم که شقا و شقاق	می سپرد راه و فاق فاق ^۲
این همه خاصیت عدالت و داد	وین همه فرزند تو از عدل زاد
معدات شاه که این سان بود	فتح ممالک همه آسان بود
باد بقا شاه جهانرا بکام	تا بود امکان بقا والسلام

رقعۀ آخری

باسمه سبحانه، عنایت نامه موجب سر بلندی و مثمر سعادت مندی منبی از توجه
 لوای نصرت شعار بجانب این دیار به مخلصان دعا گوی یکدل و یک زبان رسید، خلوت
 سرای دلرا رفت وری^۳ داده و دیده امید بر شاه راه انتظار نهاده نغمۀ غم خانه فراق و

۱- ظاهراً باید بجای جمله «در کهنه دی» «در این کهنه دیر» باشد .

۲- ظاهراً باید بجای «که» «ز» باشد .

۳- ظاهراً بجای «وفاق فاق» «وفا و وفاق» .

۴- «ظ» : رفت و روی .

ترانهٔ ویرانهٔ اشتیاق ایشان نیست^۱.

بیت :

مبارك ساعتی كان مه بشهر ما كند منزل
زوصالش سرفرازد جان باقبالش بنازد دل
چه حاجت اختیار ساعت سعد از برای او
كه ساعت از سعادتهاشود ازمقدمش حاصل

درمطایب عنایت نامه استفسار از آن معنی که چهارشنبهٔ آخر صفر بآن اشتها یافته است، رفته بود همانا آنرا منشأ همان بود که بعضی مفسران یوم نحس مستمررا که در کلام مجید واقع شده است، بیچهارشنبهٔ آخر صفر فرود آورده اند و پوشیده نماند که نحوس آن روز نسبت باصحاب شقا و شقاق است که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال و هلاک و استیصال ایشان در آن روز بوده است اما نسبت بارباب وفا و وفاق^۲ که انبیا و متابعان ایشان^۳ درغایت مبارکی و فرخندگی است چه کمال قوت و غلبهٔ نصرت ایشان در آن روز بوده است، مصرع: بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم. چهارشنبهٔ صفر امسالین برادر سه شنبهٔ صفر پارین است رجا و ثوق^۴ است که همچنان که در آن سه شنبه دخول درین شهر و ولایت بر ملازمان آن حضرت مبارک و میمون آمد درین چهارشنبه نیز فرخنده همایون^۵ آید.

بیت :

بربند^۶ گوش ز بی دانشان که قدر ترا فراغتست ز حکمی که مر فضول کند
باختیار منجم چه حاجست آنجا که آفتاب بیج شرف نزول کند
حق سبحانه و تعالی دولتی از حد ادراك افزون و سعادتتی از احاطهٔ انجم و

۱- جمله ناقص است و چیزی کم دارد شاید بجای « نیست » « اینست » باشد .

۲- « ظ » : وفا و وفاق .

۳- « ظ » : ایشان اند .

۴- « ظ » : واثق .

۵- « ظ » : و همایون .

۶- « ظ » : ببند .

افلاك بیرون روزی کنادباد^۱ والسلام .

رقعة اخری

باسمه سبحانه ،

آمد مرغی برگ گلی در منقار بروی خطی از سنبل تر کرده نگار
مضمون خط آنکه ای خزان دیده گیاه خوش باش که از تو یاد کرد ابر بهار
رشحات اقلام دبیران عالی مقام سده سده امین لازل ملثما لشفاه الملوك
والسلاطین^۲ که سرعجز^۳ و بوی اختیار^۴ و بوی قدر و بوی اعتباری خود را در معرض این مقصد بلند
و مطلب ارجمند نمیدارند و الا غلبات شوق نزاع و جذبات تعطش و التیاع بزمین بوسی
عنبه سپهر مرتبه نه در مرتبه ایست که بحروف مر کبه و عبارات مرتبه شرح توان داد
رجا و اثق است که عن قریب قریب مجیب عز شأنه لطیفه ای متضمن امن و امنیت^۴ ، مقضی
بفراغت امنیت^۵ از هجوم شداید احزان هموم^۶ از مکمن بطون بظهور آرد ، مشتاقان
آرزومندی را بیش ازین در مضیق دوری و تنگ نای مهجوری نگذارد آنه علی ما یشاء قدیر ،
سخن دراز کشید و نوبت باقامت دعا و نیاز انجامید ، قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق
علی ایسر الطرق میسر باد و حال و مال ارباب وفا و وفاق علی احسن الوجوه مقدر و السلام .

رقعة اخری

باسمه سبحانه ، بعد از تجدید وظایف محمدمت و تمهید قواعد معذرت خامه عبیر
افشان دبیر عظیم القدر کثیر الشان که انامل شریفه رنجه فرموده اند و فراموشان زاویه
خمول را بر شحه قلمی یاد آورده .

بیت :

دعایی که نبود بداعی مضاف زعجب وریا بلکه زاخلاص صاف

۱- ظاهر آکلمه «باد» در اینجا زائد است .

۲- «ظ» : «از سرعجز» . ۳- «ظ» : «بوی اختیاری» .

۴- «ظ» : «یمن و امنیت» . ۵- «ظ» : «و امنیت» .

۶- «ظ» : «و هموم» .

چو فانی بود بنده‌ای در دعا نه اخلاص گنجد در آن نی ریا
 بود خواهشی از شوایب سلیم درو^۱ یافته از قدیر علیم (۹)
 ثناً^۲ مخیم جاه و جلال و معسکر عزّ اقبال میگردد و همواره از حضرت واهب
 بحکم اسرع الدعا اجابۀ دعوت غایب بغایب، با دل حاضر و میل خاطر ارکان دولت
 برعایت رعایا و برائت ساحت ملّت از ظلمت ظالم بربرایا که سعادت دینی و دنیوی با
 کمال آن منوط است و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلاص بآن مشروط، مسألت می‌رود
 بسمع اجابت مسموع باد و بعزّ اجابت مشفوع والسلام والا کرام .

رقعهٔ آخری

دعاهائی که بر لب نارسیده نوید فاستجبناها شنیده
 تخیّاتی که با آن نیست روشن خروج از عهدۀ حیوا باحسن
 چون صباح و مسأ همراه شمال و صبا بموقف عرض بار یافتگان جاه و جلال و
 سعادت‌مندان معسکر عزّ و اقبال رسانیده می‌شود و چون شرح آرزومندی و اخلاص از توهم
 تکلف و ریاعاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بر قاعدۀ ظاهر بینان خودنمای
 جاری نه، شد آن باب کرده شد .

مثنوی :

بنزدیک سلیمان باشد از مور حدیث شوق و اخلاص از ادب دور
 به بیش خور که اصل روشنائیست هواداری زذرّه خود نمائیست
 جز این معنی نشاید از گدایی که گوید در دل شبها دعایی

رقعهٔ آخری

باسمه سبحانه ،

آسیب‌صرصر اجل از نا گهان رسید بر نارسیده میوه‌ای از شاخسار ملک
 یارب مباد سایهٔ سرو جلال جاه^۳ تا نفخ صورت^۴ منقطع از جو بیار ملک

۱- شاید «روا» درست باشد ؟ ۲- «ظ» : نثار .

۳- «ظ» : و جاه . ۴- «ظ» : صور .

اجر و ثبوت ارباب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت آن نمی تواند بود و آفت مصایب «راضع»^۱ نوایب مفارقت اولاد که قرّة العین و ثمرّة القوادند . رجا بشمول کرم الهی و عموم نامتناهی آنست که اجر و ثبوت آنحضرت درین مصیبت امتداد دولت این جهانی باشد و ازدیاد سعادت جاودانی و السلام .

رقعة منظومه

آمد از ره قاصدی با او نوازش نامه‌ای
سوی درویشان ز شاه کام بخش کامیاب
چون رسد منشور عزّت ز آسمان قدر و جاه
خاکیان را جز دعا گویی چه یارای جواب
هر کجا راند سپه باشد علی رغم حسود
فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم رکاب

رقعة آخری

باسمه سبحانه ،

شرف نامه از آفتاب بلند سوی ذره‌ای بی سر و پا رسید
ز تشریف آن مکرمت ذره را سر فخر بر چرخ و الارسید
چون عنایت نامه همایون منبی از دیاد دولت روز افزون ، خاک نشینان عجز و
نیاز^۲ سرافراز گردانید و کلاه گوشه قدر و منزلت شان باوج عزّت و ذرّوه کرامت رسانید
همگنان یکدل و یکزبان ، مصرع: روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان ، بوظایف
دعا گویی و مراسم دعا خواهی قیام نمودند و می نمایند حضرت مهیمن منان به محض فضل
و امتنان، اولیاء آن حضرت را حسب الامکان از مکاره مصون و از مکیده مأمون در مقرر
دولت و مستقرّ جاه حشمت^۳ بدارد. باد بالنبی و آله الامجاد .

۱- «ظ» : «راضع» . ۲- «ظ» : نیاز را .

۳- «ظ» : وحشمت .

رقعه آخری

خردمند اگر جای زندان کند ز طبع خوش آنرا گلستان کند
 چو در فسحت بسط یافت^۱ دل چه غم دارد از قبض مشت^۲ گل
 برآی جهان آرای و ضمیر مشکل گشای پوشیده نخواهد بود که نعمت عالم
 بتبدیل حرفی نعمت می شود و محنت آن بتغییر وضعی محبت می گردد آزاده هوشمند
 را باقبال آن دل خوش نباید کرد و بادبار آن خاطر مشوش نباید داشت .

مثنوی :

باقبال چرخم از آن کار نیست که اقبال او غیر ادبار نیست
 چو اقبال او رنگ ادبار یافت خوش آنکس کز اقبال او روی نافت
 درویشان دلریش و دولت خواهان نیک اندیش همواره دست نیاز برداشته اند
 و تمامی همت گماشته که عن قریب بعموم عنایت بی علت مقلب القلوب همه کدورتها منقضی
 بصدق و صفا شود و بکثرت مکرمت بری از علت مفرح الکروب همه خصوصتها منقضی
 و ولا گردد .

مثنوی :

خوش آندم که این جنگ و این داوری شود سر بسر یاری و یآوری
 کهن دوستانرا باقبال و کام شود تازه عهد وفا والسلام

رقعه آخری

بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض آنکه این فقیر می خواهد
 خود را پیوسته بنوشته ای بر خاطر خطیر بگذارند^۳ و همواره در کاغذپاره ای جوهر اخلاص
 را بنظر کیمیا اثر برساند اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی تواند بود^۴ و هر طالبی

۱ - «ظ» : ره یافت . ۲ - شاید : این مشت ...

۳ - «ظ» : بگذارند . ۴ - «ظ» : برد .

طریق این مطلوب نمی تواند سپرد این معنی جز گاه گاه صورت نمی بیند^۱ و از سرغیب
دیر دیر بظهور می پیوندد .

بیت :

ترك ارسال قاصد و نامه شیوه هوشمند آگه نیست
لیك سوی حریم عزت تو باد را جاومرغ راه نیست
امیدواری چنانست که عنقریب مجیب عزشانه لطیفه ای انگیزد که حجاب قاصد
و نامه از میان برخیزد و دولت ادراك ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی ایمن فال
و احسن حال میسر باد .

بیت :

وقت آن آمد کزین نیلی حصار دوی بنمای^۲ عیان خورشید وار
دیدۀ امید را روشن کنی تنگ نای عیش را گلشن کنی
مخلصان و دوستداران شاد کام دست بوسندت بخدمت و السلام
بعض رقعهایی که بارکان دولت نوشته شده :
زان دم که فتاد اتفاق سفرت تا بو که کنم کهی بخاطر گذرت
گر مرغ پرد سوی تو یا باد وزد خواهم که دهم بنامه ای دردسرت
چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعهای متتابع که درین چند روز
واقع شده معنی در دل نگشت و صورتی بخاطر نگذشت اگر چه این نیز خالی از دغدغه
تصدیعی نیست و اوقات شریف را بی شایبه تضحیعی نه .

بیت :

گر بنالم پیش تو آن ناله دردسر بود و ر بخواهم عذر آن درد سردیگر بود
مرادات دنیوی و سعادات اخروی محصل باد و السلام .

۱ - «ظ» : نمی بندد .

۲ - «ظ» : بنمایی .

رقعه آخری

تجیاتی که آن از دل برآید همه روحانیان راجان فزاید
 شمیم آن درین فیروزه منظر دماغ قدسیان دارد معطر
 چون صباح‌مستان باصحايفدعا و ثنانبعث از کمال محبت و ولا مصحوب‌شمال
 وصبا میگردد و چون تکلف در شرح شوق اخلاص از توهم سمعه و ریا عاری نیست و
 مبالغه در اظهار نیازمندی و اختصاص جز برقاعده ظاهریان خودنما جاری نه، لاجرم
 از سمت آن گذشته و بساط آن در نوشته می گوید .

بیت :

جزاین کاری مبادت گاه و بیگاه که در ظلّ ظلیل دولت شاه
 خط خط خود از دل بر تراشی برای حق پناه خلق باشی
 والسلام والا کرام .

رقعه آخری

شد نی خامه دلم را ترجمان بشنو ازنی چون حکایت می کند
 یا زبان تیز چشم اشکبار از جداییها شکایت می کند
 حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق بیش از آنست که بمدد
 گاری دوات دهان بسته و دست یاری خامه زبان شکسته در طول این نامه عرض آن مقدور
 باشد و در طی این صحیفه نشر آن منشور، لاجرم سد آن باب کرده التماس می رود.

شعر :

در آن ساعت که بی تشویش اغیار در آن فرخنده مجلس باشدت بار
 زمین بوسی بتعظیمی که دانسی زمین بوسی^۲ دعا گوینان رسانی
 دولتی ازانتها مصون وسعادتی از انقطاع مأمون میسر باد بائنبی وآله الامجاد .

بقیه دارد